

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه
سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۱ هـ ش / ۱۴۳۲ هـ ق / ۲۰۱۲ م، صص ۱-۲۲

رهیافتی تاریخی به «زیبایی‌شناسی چشم» در غزلیات شاعران عرب (از آغاز تا پایان قرن هشتم)*

دکتر عبدالغنی ایروانی‌زاده

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان

محمد رحیمی خویگانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اصفهان

چکیده

وصف چشم، یکی از مهم‌ترین موضوعات غزل بوده و ارتباط ژرفی با مسأله زیبایی‌شناسی دارد. پژوهش حاضر در صدد است با پرداختن به روند تغییرات این عنصر زیبایی‌شناختی در نزد شاعران غزل‌پرداز عربی از زمان جاهلی تا عصر عثمانی (مملوکی) به نوعی به توصیف و تبیین تاریخی از زیبایی‌شناسی چشم در نزد شاعران عربی دست یازد.

مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش که با روشی تحلیلی - توصیفی نگاشته شده است، بیانگر آن است که ذوق «زیبایی‌شناختی» چشم در نزد شاعران عرب با سقوط خلافت بغداد و بر سر کار آمدن ترکان، دچار یک تغییر بنیادی شد، به طوری که عرب‌هایی که تا آن زمان «چشم درشت» را زیبا می‌دانستند، روی به سوی وصف «چشمان تنگ» و تحسین آن آوردند. این مسأله، تأثیر بالای حکومت و نظام سیاسی - اجتماعی را بر ادبیات بیان می‌دارد.

واژگان کلیدی: زیبایی‌شناسی، شعر عربی، وصف چشم، غزل.

۱. پیشگفتار

یکی از موضوعاتی که می‌تواند در حیطه نقد ادبی بررسی شود «نقد یک نوع اندیشه ادبی» است؛ لذا این پژوهش با تکیه بر همین مسأله و با پذیرش اینکه وصف چشم از دید شاعران، یک نوع اندیشه زیبایی‌شناختی ادبی است؛ قضیه «زیبایی‌شناسی چشم» در ادب عربی از زمان قبل از اسلام تا عصر بعد از سقوط خلافت عباسیان را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

پژوهش حاضر بر آن است تا روند تغییر زیبایی‌شناسی عربی در مورد چشم را (در ادبیات عربی) از قبل از اسلام تا قرن هشتم مورد بررسی قرار دهد و به این سؤال پاسخ دهد که این زیبایی‌شناسی در این دوره زمانی دچار چه تغییرات و تحولاتی شده است؟ البته به علت گستره زمانی زیاد، ما دامنه شاعران عصرهای مختلف را محدود کردیم. به طوری که سعی شده است از هر عصری حداقل، نمونه‌هایی از شعر دو شاعر مورد بررسی قرار گیرد؛ شاعرانی که در هر عصر به تغزل و تشبیب شهره‌اند و در تاریخ ادبیات از آنها به عنوان شاعر غزل یاد می‌شود؛ لذا به شعر شاعرانی چون امرؤ القیس، عمر بن ابی ربیعة، جمیل بن معمر، ابونواس، علی بن الجهم، عباس بن الاحنف، ابن نباته، صفی‌الدین حلّی، الشّاب الظریف و التلعفری استشهد شده است.

شایان ذکر است که مقاله‌ای با نام «العین من النظرة إلى الدمعة في الشعر العربي» از عادل مُشَلح چاپ شده در مجله «الموقف الأدبی» شماره ۳۹۴ شباط ۲۰۰۴ م، در دست است که به عنوان پیشینه این پژوهش قابل طرح است، نویسنده محترم در این مقاله به شکلی سریع و گذرا به بعضی از اوصافی که شاعران و ادیبان عربی برای چشم ذکر کرده‌اند، اشاره می‌کند، وجه تمایز پژوهش حاضر با مقاله مذکور در این است که اولاً به وصف چشم به عنوان یک مسأله زیبایی‌شناختی می‌نگرد و ثانیاً سعی دارد به طور زمان‌مند، روند تاریخی و تغییرات آن را مورد بررسی قرار دهد و تحلیلی تطبیقی از وصف چشم را در عصرهای مختلف ارائه دهد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. چشم زیبا در ادبیات قبل از اسلام

وصف چشم معشوقه در شعر جاهلی عرب، بسیار زیاد و به راحتی قابل دریافت است، در اینجا با توجه به سرآمد بودن شعر امرؤالقیس و تغزل و تشبیب او در میان ادبیات جاهلی، (سامی‌الدّهان، بی تا: ۱۷) بحث را با شعر او آغاز می‌کنیم؛ مهم‌ترین قصیده امرؤالقیس، همان معلقه اوست که در آن چشم زیبا را چنین وصف می‌کند:

تَصُدُّ وَتُبْدِي عَنِ اسِيلٍ وَتَتَّقِي بِنَاطِرَةٍ مِنْ وَحْشٍ وَجُرَّةٍ مُطْفَلٍ

(امرؤالقیس، ۲۰۰۴: ۱۱۵)

ترجمه: «[یار من] گاهی گونه صاف و صیقلیش را می‌نماید و گاهی آن را پنهان می‌کند و با چشمی از نوع چشمان گاوهای وحشی ناحیه «وجره» که در اندیشه کودکش است، از من دوری می‌گزیند» در این بیت، شاعر هم صورت و گونه زیبا را به تصویر کشیده است و هم چشمان و سر و سرین زیبا را. به نظر او گونه زیبا آن است که کشیده و صاف باشد کما اینکه چشم زیبا هم باید بسیار درشت و مانند چشم گاو وحشی باشد که نگران بچه خود است و از سر بی‌تابی، چشمانش درشت و سیاه، جلوه می‌کند (الزّوزنی، ۱۹۶۳: ۲۰). البته این چنین تشبیهی در مورد چشم در شعر عرب بسیار زیاد و رایج است و شاعر عرب یا چشم معشوقه را به چشمان گاو وحشی و یا به چشمان آهو تشبیه می‌کند؛ این تشبیهات به خوبی بیانگر آن است که درشتی و سیاهی چشم، عامل زیبایی شناخته می‌شده است؛ همو در قصیده‌ای دیگر چنین می‌گوید:

نَظَرْتُ إِلَيْكَ بِعَيْنٍ جَارِئَةٍ حَوْرَاءَ حَانِيَةً عَلَي طِفْلِ

(امرؤالقیس، ۲۰۰۴: ۱۳۰)

ترجمه: «او با چشمی همانند چشمان سیاه و درشت آهوی تازه بچه‌دار به تو نگاه می‌کند» تشبیه چشم زیبای معشوق به چشمان آهو، آن هم چشمانی که سرشار از حسّ محبت و نگرانی است، همیشه از رایج‌ترین تشبیهات ادبی بوده است، البته اینکه آیا شاعران جاهلی عرب پایه‌گذار آنند یا نه امری است که اثبات‌ناپذیر؛ ولی به هر روی این تشبیه، همیشه زیبا

بوده است، تشبیهی که با وجه‌شبه «درشتی و سیاهی» به خوبی، چشم زیبا را در نظر شاعران آن دوران بیان می‌دارد، صفت «حوراء» هم یکی دیگر از جنبه‌های زیبایی چشم است که باز به درشت‌نمایی و سیاه‌تر بودن چشم کمک می‌کند، این واژه در لسان‌العرب این‌گونه معنا شده است:

«وَالْحَوْرُ: أَنْ يَشْتَدَّ بِيَاضِ الْعَيْنِ وَسَوَادُ سَوَادِهَا وَتَسْتَدِيرُ حَدَقَتَهَا وَتَرَقُّ جَفُونُهَا وَبِيضٌ مَا حَوَالِهَا؛ وَقِيلَ: الْحَوْرُ شِدَّةُ سَوَادِ الْمُقَلَّةِ فِي شِدَّةِ بِيَاضِ الْجَسَدِ، وَلَا تَكُونُ الْأَدْمَاءُ حَوْرَاءَ؛ قَالَ الْأَزْهَرِيُّ: لَا تُسَمَّى حَوْرَاءَ حَتَّى تَكُونَ مَعَ حَوْرٍ عَيْنَيْهَا بِيَضًا لَوْنِ الْجَسَدِ؛ [...] وَقِيلَ: الْحَوْرُ أَنْ تَسْوَدَّ الْعَيْنُ كُلُّهَا مِثْلَ أَعْيُنِ الطَّبَّاءِ وَالْبَقْرِ، وَلَيْسَ فِي بَنِي آدَمَ حَوْرٌ، وَإِنَّمَا قِيلَ لِلنِّسَاءِ حَوْرٌ الْعَيْنِ لِأَنَّهِنَّ شَبَهْنَ بِالطَّبَّاءِ وَالْبَقْرِ. وَقَالَ كِرَاعٌ: الْحَوْرُ أَنْ يَكُونَ الْبِيَضُ مَحْدَقًا بِالسَّوَادِ كُلِّهِ وَإِنَّمَا يَكُونُ هَذَا فِي الْبَقْرِ وَالطَّبَّاءِ ثُمَّ يَسْتَعَارُ لِلنَّاسِ؛ وَهَذَا إِنَّمَا حَكَاهُ أَبُو عُبَيْدٍ فِي الْبَرَجِ غَيْرَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ إِنَّمَا يَكُونُ فِي الطَّبَّاءِ وَالْبَقْرِ. وَقَالَ الْأَصْمَعِيُّ: لَا أُدْرِي مَا الْحَوْرُ فِي الْعَيْنِ وَقَدْ حَوَّرَ حَوْرًا وَحَوَّرَ، وَهُوَ أَحْوَرٌ. وَامْرَأَةٌ حَوْرَاءٌ: بَيْنَةَ الْحَوْرِ. وَعَيْنٌ حَوْرَاءٌ، وَالْجَمْعُ حَوْرٌ، وَيُقَالُ: أَحْوَرْتُ عَيْنَهُ أَحْوَرَارًا.» (ابن منظور، بی‌تا، ج ۴: ۲۱۹)

با توجه به معانی که برای «حوراء» ذکر شده است و اظهار بی‌اطلاعی اصمعی از معنای درست آن، به نظر می‌رسد، اظهار نظر درباره این واژه کمی سخت باشد! اما آنچه که ذوق ادبی و وجه تشبیه بیانی قبول دارد، آن است که زعم آنانی که پنداشته‌اند «حوراء» برای چشم، بیشتر به شدت سفیدی و شدت سیاهی آن دلالت دارد، اشتباه باشد؛ چرا که اولاً این حالت زیاد، زیبا به نظر نمی‌رسد و ثانیاً هنگامی که شاعر، «چشم» معشوقه را به «چشم» آهوان و گاوهای وحشی تشبیه می‌کند (همان‌طور که در متن لسان‌العرب رفت) وجه‌شبه باید شدت و شمول سیاهی باشد (به طوری که همه حدقه چشم، سیاه در نظر آید)؛ چون چشم این حیوانات اصلاً سفیدی ندارد یا سفیدی‌اش بسیار کم و ناچیز است! (البته در غیر حالت تشبیه، احتمال اینکه شدت سفیدی و سیاهی مد نظر باشد، وجود دارد)؛ اما صفت «حانیه: مهربان» و «جازه: آهوئی که تازه بچه‌دار شده است» (همان، ج ۱: ۴۶) هم ناظر بر مهربانی و لطف و خماری است که در چشم معشوقه پنهان شده است. شاعر می‌گوید که

در چشم معشوقه او مهربانی دیده می‌شود، مانند چشم آهوئی که به فرزند خود نگاه می‌کند، اگر کسی آهو را در این حالت دیده باشد، به حق گفته شاعر را تأیید کرده است. نه تنها در شعر امرؤالقیس بلکه در شعر بسیاری از شاعران قبل از اسلام، به راحتی می‌توان به مضامین زیبایی‌شناسانه‌ای چنین نسبت به چشم، دست یافت؛ مضامینی که در بالا ذکر شد تقریباً محلّ اتّفاق نظر تمامی این شاعران و مخصوصاً اصحاب معلقات بوده است، مثلاً در ابیاتی که از عنتره آمده است (ر.ک: عنتره بن شداد، بی تا: ۱۸۴)

همان‌طور که می‌بینیم عنتره در آن بیت که در اینجا تنها به مفهوم آن بسنده می‌شود ° چرا که چندان با اخلاق اسلامی تناسب و سازگاری ندارد - هم معشوقه خود را به آهوئی تشبیه می‌کند که آرام است و با شاعر آشنایی و الفتی دارد کما اینکه چشمانش خمار است و غمّاز؛ از این دست تشبیهات باز هم در دیوان عنتره هست:

وَكأَمَّا نَظَرْتُ بِعَيْنِي شَادِنٍ رَشَاءً مِنَ الْغِزْلَانِ لَيْسَ بِتَوَامٍ

(همان: ۱۹۵)

ترجمه: «گویا با چشمان غزالی که تازه از مادرش استقلال یافته است، یا آنکه با چشمان بچه آهوئی که تازه متولد شده و اندک قدرتی به کف آورده است و همزاد و قُلی دیگر ندارد، (لذا از شیر مادر به خوبی تغذیه کرده و بالیده است) به تو نگاه می‌کند.» در شرح دیوان برای توضیح واژه «شادن» چنین آمده است: «الغزال الذي شدّ أي قوی علی المشي مع أمه.» (همان: همان صفحه)؛ در این دو بیت «عنتره» بسان امرؤالقیس از چشمان معشوقه‌اش که (الزاماً و برای درست بودن وجه‌شبه) مانند چشم آهو درشت و سیاه است، سخن می‌راند. البتّه او در بیت اوّل «خماری» را هم بر مظاهر زیبایی افزوده است.

از آنچه رفت، می‌توان نتیجه گرفت که عرب قبل از اسلام چشمی را زیبا می‌دانسته است که درشت، سیاه و مشکی و خمار باشد، این زیبایی‌شناسی عربی را خداوند متعال هم بنا به رعایت مقتضای حال، در قرآن حکیم، مدّ نظر داشته است و برای تشویق مردمان عرب آن زمان برای روی آوردن به اسلام و عمل صالح، حوریان بهشتی را بدین صفات متّصف کرده است:

﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ﴾ (صافات/۴۸): و نزد آنها همسرانی زیبا چشم (غمّاز و سیاه چشم) است.

عین: جمع عیناء و به معنای درشت چشم است؛ قاصرات الطرف: خمار چشم
﴿كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِخُورٍ عَيْنٍ﴾ (دخان/۵۴): این چنینند بهشتیان؛ و آنها را با «حور العین» به
ازدواج درمی آوریم!!

﴿وَوُحُورٍ عَيْنٍ أَمْثَالُ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ﴾ (واقعه/۲۲-۲۳): و همسرانی از حور العین دارند،
همچون مروارید در صدف پنهان! (در اینجا حور، ناظر بر چشم نیست، بلکه ناظر به سفیدی
چشم آنان است، اما «عین» که جمع «عیناء و أعین» است صفت چشمان این حوریان است!)
والعین: عظم سواد العین وسعتها. عین یعین عینا وعینة حسنة، الأخيرة عن اللّحیانی، وهو أعین
وإنه لبین العینة، عن اللّحیانی، وإنه لأعین إذا كان ضخم العین واسعها، والأنتی عیناء، والجمع
منها العین. (ابن منظور، بی تا، ج ۱۳: ۱۷۶)

۲-۲. چشم زیبا در ادبیات عصر اسلامی و اموی

درباره عصر صدر اسلام، باید گفت که هرچند اسلام، شعر و غزل را تحریم نکرد؛ ولی در
این دوره کوتاه، غزل زیاد و مورد بحثی سروده نشد (و اگر مقدمه‌ای غزلی هم یافت
می‌شود، مانند آنچه کعب بن زهیر در مدح رسول اعظم (ص) سرود، بر همان شیوه شعر
جاهلی است) چرا که همه اولاً شیفته قرآن بودند و ثانیاً طبیعت ایمانی و اسلامی توأم با
حیای آنها این اجازه را بدیشان نمی‌داد (محمد، بی تا: ۲۰). اوج رواج دوباره غزل را باید در
زمان بنی‌امیه دانست، همان‌طور که قبلاً گفته شد، برای نمایاندن چگونگی وصف چشم و
زیبایی‌شناسی آن در این عصر، به شعر دو تن از مشهورترین غزل‌سرایان؛ یعنی «عمر بن ابی
ربیعة» و «جمیل بن معمر» اشاره می‌کنیم:

عمر بن ابی ربیعة (۲۳-۹۳ هـ ق) بی شک یکی از مشهورترین و برترین شاعران در
عرصه «غزل صریح مکشوف» است (ضیف، الف، بی تا: ۳۵۰)، مراد از این غزل، همان‌طور
که از نامش برمی‌آید، آن است که شاعر در آن از گفتن هیچ حرفی ابراء ندارد و با

صراحت کامل، به وصف معشوقه خود می‌پردازد (ابو رحاب، ۱۹۴۷: ۱۷۷). در اینجا با ذکر

نمونه‌هایی از شعر او، به تحلیل زیبایی‌شناختی از چشم معشوقه در نزد او خواهیم رسید:

وَكَأَنَّ ضَوْءَ الشَّمْسِ تَحْتَ قِنَاعِهَا أَوْ مُزْنَةً أَدْنَىٰ بِهَا الْقَطْرُ
نَظَرْتَ إِلَيْكَ بِعَيْنٍ مُّغْزَلَةٍ حَوْرَاءَ خَالَطَ طَرْفُهَا فَتْرُ

(عمر بن ابی ربیع، بی تا: ۹۴)

ترجمه: «گویا نور خورشید در زیر نقاب دارد یا آنکه ابری است که باران به همراه دارد، او با چشمی، غماز، درشت، سیاه و خم‌آلود به تو می‌نگرد.» همان‌گونه که پیداست عمر در بیت دوم، صفت «حوراء» را برای چشم معشوقه خود آورده است، همچنین در جایی دیگر می‌گوید:

تَدَكَّرْتُ إِذْ بَانَ الْخَلِيطُ زَمَانُهُ وَقَدْ يُسْقِمُ الْمِرَّةَ الصَّحِيحَ التَّدَكُّرُ
وَكَانَ إِدْكَارِي شَادِنًا قَدْ هَوَيْتُهُ لَهُ مُقَلَّةٌ حَوْرَاءَ فَالْعَيْنُ تَشْحَرُ

(همان: ۹۸)

ترجمه: «یادم آمد آنکه یار از من جدا شد و این‌گونه یادها آدم سالم را بیمار می‌کند، من یادم آمد آن [یار چون] غزالم را که دوستش داشتم و او را چشمگاهی سیاه و درشت و چشمی جادو پیشه بود.» از اینجا پیداست که زیبایی‌شناسی عصر اسلامی چندان فرقی با دوران قبل از اسلام ندارد، وصف چشم به حورائی و آهوئی همان است که قبلاً هم بوده است.

شایان ذکر است که به علت آمیزش عرب با سایر ملت‌ها و از جمله رومیان در دوران اسلامی، سنت‌شکنی‌هایی در غزل به وجود آمد که یکی از این سنت‌شکنی‌ها از آن عمر بن ابی ربیع است که از «چشمان آبی رنگ» معشوقه دم زده است! این چنین تعبیری از زیبایی چشم در زبان عربی تا آن زمان مرسوم نبود (مشلح، ۲۰۰۴: ۱۴۹) و البته بعد از آن هم مورد استقبال واقع نشد، چرایی این امر را شاید بتوان در «نحس و شوم» دانستن این رنگ چشم توسط عرب آن زمان یافت؛ به طوری که ابیات زیادی در دست است که صاحبان چشمان آبی را به هولناکی، کذب و دورویی و نیرنگ متصف می‌کند، (امری که

هرچند ضعیف در فرهنگ فارسی هم به چشم می‌خورد، برای بهتر مشخص شدن مطلب به مثال‌هایی از شعر عنترة بن شداد، ذو الرمة و بشّار بن برد اشاره می‌کنیم:

وَالغُولُ يَبِينُ يَدَيَّ يَحْفَى تَارَةً وَيَعُودُ يَظْهَرُ مِثْلَ ضَوْءِ المِشْعَلِ
بِنَوَاطِرِ زُرْقٍ وَوَجْهِهِ أَسْوَدٌ وَأَطَافِرٍ يُشْبِهُنَّ حَدَّ المِنْجَلِ

(عنترة بن شداد، بی تا: ۲۳۴)

ترجمه: «آن غول در مقابل من گاهی پنهان می‌شد و گاه مانند نور مشعل با چشمانی آبی و چهره‌ای سیاه و ناخن‌هایی که چون لبه داس بودند، ظاهر می‌شد.» عنتره برای توصیف هیبت هولناک غول بیابانی از «چشمان آبی» او یاد می‌کند، چشمان آبی که در چهره سیاه او منظره‌ای ترسناک را آفریده است!!، نه تنها قبل از عمر که شاعران هم عصر یا پیش از او هم از «زرق العیون» به بدی یاد کرده‌اند:

زُرْقُ العُیُونِ إِذَا حَاوَرْتَهُمْ سَرَفُوا مَا يَسْرُقُ العَبْدُ أَوْ نَابَأْتَهُمْ كَذِبُوا

(ذوالرمة، ۲۰۰۶: ۲۴)

ترجمه: «چشم آبی‌هایی که چون با آنان همسایه شوی، مانند بردگان می‌دزدند و چون از آنان خبری پرسى به تو دروغ می‌گویند.» و یا آنجا که بشّار بن برد، عباس بن محمد العباسی برادر خلیفه ابا جعفر المنصور را هجو می‌کند، چنین می‌گوید:

وَلِلْبَحِيلِ عَلَى أَمْوَالِهِ عِلٌّ زُرْقُ العُیُونِ عَلَيْهَا أَوْجَةٌ سُودٌ

(بشّار بن برد، ۲۰۰۷: ۱۴۵)

ترجمه: «بخیل بر اموال و دارایی خود بیمار است، آنان چشمان آبی دارند و چهره‌هایی سیاه؛ همان‌طور که دیدیم در هر دو بیت صاحبان چشمان آبی نکوهش شده‌اند و مورد هجو قرار گرفته‌اند، اما به هر حال عمر «چشم آبی» را زیبا می‌دانست و در مدح آن چنین گفته است:

سَحَرْتَنِي الزَّرْقَاءُ مِنْ مَارُونٍ إِنَّمَا السَّحْرُ عِنْدَ زُرْقِ العُیُونِ

(عمر بن ابی ربیعة، بی تا: ۲۲۱)

ترجمه: «چشمان آبی از دیار مارون من را جادو کرده است و به درستی که جادو از آن چشمان آبی است.» عمر در اینجا از اسلوب «حصر» برای مبالغه در کلام سود جسته است و معتقد است که جادو، سحر و فتنه‌گری فقط در چشمان آبی یافت می‌شود، هر چند همان‌طور که دیدیم مورد استقبال هم‌عصران (ذوالرّمّه) و پسینیانش (بشّار بن برد) قرار نگرفت و نتوانست تغییری در نظرات عربان به وجود آورد!

یکی دیگر از غزل‌سرایان بنام دوره اسلامی عرب را باید «جمیل بن معمر» معروف به «جمیل بینه» دانست شعر و شیوه او نقطه مقابل شعر و شیوه عمر بن ابی ربیع است، شعر او شعری عقیف، پاک و سرشار از سوز و گداز است، او زعیم و راهبر مکتب غزل «عذری» است، غزلی که از حبّ خالص، بی‌ریا و عقیف دم می‌زند (ابو رحاب، ۱۹۴۷: ۱۷۰). شاعران عذری تنها یک معشوقه داشتند و هم و غم خود را مصروف وصف او می‌داشتند و با نام همو مشهور می‌شدند (سامی الدّهان، بی‌تا: ۳۸) جمیل به طور اتفاقی و بر سر چشمه‌ای واله و شیدای «بینه» شد (ضیف، ۱۹۹۹: ۴۹) و در وصف او غزل‌ها سرود، در اینجا به نمونه‌ای از وصف او از چشم معشوقه‌اش اشاره می‌کنیم:

بُئِنَّةٌ تُزْرِي بِالْغَزَالَةِ فِي الضُّحَى إِذَا بَرَزْتَ لَمْ تُبْقِ يَوْمًا بِهَا مَهَا
لَهَا مُقْلَةٌ كَحَلَاءِ نَجْلَاءِ خَلْقَةٍ كَأَنَّ أَبَاهَا الظُّبْيُ أَوْ أُمُّهَا مَهَا

(جمیل بن معمر، ۱۹۸۲: ۸۲)

ترجمه: «بینه آهو را در ظهر به سخریه می‌نشیند و چون خود را بنمایاند هیچ روزی بر او [آهو] بهایی و جمالی نمی‌ماند، او چشمگاهی درشت و سیاه و زیبا دارد گویا پدرش از تبار آهو و یا مادرش از تبار گاو وحشی بوده است.» جمیل در این بیت «مقله (کاسه چشم)» محبوبه خود را با صفاتی چون «کحل» و «نجل» و صف می‌کند، صفاتی که به ترتیب به معنای «شدیده السواد من غیر تکحل» و «درشت» است: «وَالنَّجْلُ، بِالتَّحْرِيكِ: سَعَةُ شَقِّ الْعَيْنِ مَعَ حُسْنِ، نَجْلٍ نَجْلًا وَهُوَ أَنْجَلُ، وَالْجَمْعُ نَجْلٌ وَنَجَالٌ، وَعَيْنٌ نَجْلَاءُ، وَالْأَسَدُ أَنْجَلٌ. وَفِي حَدِيثِ الزَّبِيرِ: عَيْنِينَ نَجْلَاوَيْنِ؛ عَيْنِ نَجْلَاءِ أَيِ وَاسِعَةٍ. وَسَنَانٌ.» (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۱: ۲۶۷)

این چشم زیبای سیاه و درشت، در پیش شاعر آنقدر زیبا است که او از روی شدت تعجب احتمالی را بیان می‌دارد و می‌گوید: «گویا پدرش از آهوان بوده است و یا مادرش از گاوهای وحشی درشت چشم چرا که امکان ندارد چشم آدمی اینقدر درشت و سیاه باشد!!» این «کأن» شاعرانه تقلیدی بودن وصف چشم را از یاد مخاطب می‌برد و او را وادار می‌کند که در برابر زیبایی شعر جمیل سری به نشانه رضایت تکان دهد!؛ البته استفاده از این اوصاف تقلیدی در میان شاعران غیر غزل هم رایج بود، مثلاً «جریر» هر چند شاعر غزل نیست و بیشتر به مدح و هجاء و شعر نقائض شهره است (ضیف، الف، بی تا: ۲۸۷)؛ ولی مقدمات غزلیش خالی از اوصاف عاشقانه چشم نیست:

إِنَّ الْعَيُونَ الَّتِي فِي طَرْفِهَا حَوْرٌ قَتَلْنَا ثُمَّ لَمْ يُحْيَيْنِ قَتْلَانَا
يَصْرَعُنَّ ذَا اللَّبِّ حَتَّى لَا يَصْرَعَ بِهِ وَهِنَّ أضعَفُ خَلْقِ اللَّهِ أَرْكَانَا

(جریر، ۲۰۰۹: ۱۶۳)

ترجمه: «چشمانی که درشتند و سیاه، ما را کشتند و هیچ‌گاه زنده نکردند، آنها افراد عاقل را از پای درآوردند در حالی که ضعیف‌ترین مخلوق‌های خداوند هستند؛ همان‌گونه که پیداست جریر هم از «حور» چشم زیبارویان می‌گوید، زیبارویانی که جریر و همراهانش را کشته‌اند و خون‌بهای آنان را پرداخت نکرده‌اند (آنان را زنده نکرده‌اند).

از خلاصه آنچه در این قسمت رفت می‌توان چنین استنباط کرد که در عصر اسلامی و اموی تغییر زیادی در زیبایی‌شناسی عربی حاصل نشد و شاعران مشهور غزل‌سرای این دوران همان اوصافی را که شاعر جاهلی برای چشم می‌آورد و زیبا می‌دانست، تکرار کرده‌اند و زیبا دانسته‌اند. (هر چند عمر بن ابی ربیع برای تغییر این زیبایی‌شناسی تلاش‌هایی کرد؛ اما راه به جایی نبرد) البته این تکرار به معنای عدم خلاقیت نیست، بلکه همواره در کنار این تکرار، نوعی خلاقیت و باریک‌اندیشی هم دیده می‌شود که تقلید را کم‌رنگ می‌کند.

۲-۳. چشم زیبا در شعر عصر عباسی

منظور از عصر عباسی در ادبیات عربی، کاملاً روشن است. این دوره از زمان سقوط امویان آغاز و تا تسلط هلاکو مغول بر بغداد ادامه داشت. «عصر طلایی» و «عصر شکوفایی» از مهم‌ترین القابی است که مورخان به این دوران اطلاق کرده‌اند؛ آمیزش فرهنگ‌ها، کاهش تعصبات نژادی و قبیله‌ای، آزادی اندیشه و رفاه و تجملات زیاد، بستر مناسبی برای تغییر در موضوعات غزل و از همه مهم‌تر وصف چشم آماده کرده بود که البته چنین نشد؛ شاید برترین شاعر غزل این دوران «ابونواس» باشد، او هرچند یک تجدیدگرای تمام‌عیار بود و حتی با تکیه بر مجنون و بی‌عفتی‌اش غزل مذکر را هم در ادبیات عربی باب کرد (ابو رحاب، ۱۹۴۷: ۲۱۰)، (البته این غزل از قبل در ادبیات عربی بود؛ ولی در این عصر، به شدت رایج شد) اما باز همان اوصاف تقلیدی را در وصف چشم بر زبان می‌آورد:

فَرَدَدَ طَرْفَهُ كَيْمَا يَـرَـاهِ فَكَلَّ الطَّرْفُ مِنْ دُونِ الْحِجَابِ
وَمُخْتَلِسِ الْقُلُوبِ بِطَرْفِ رَيْمٍ وَجِدِ مَهَاةَ بَرِّ ذِي هِضَابِ

(ابونواس، ۱۸۹۸: ۲۴۷)

ترجمه: «چشمش را به دیگر سو گرداند تا او را نبیند و چشمش از پشت حجاب دچار ضعف شد. او دل‌ها را با چشمان آهوییش با گردنی صاف همچون گاوهای وحشی بیابان اسیر می‌کند؛ نیازی به توضیح نیست که ابونواس چشم ساقی مجلس را به چشم «ریم» یعنی «آهو» تشبیه کرده است و برای این کار از اضافه استعاری «طرف ریم» سود جسته است. لذا چیز جدیدی در وصف او یافت نمی‌شود! آنچه که به نظر می‌رسد، خلاقیت شگرف ابونواس به ادبیات عربی (و از راهرو این ادبیات به ادبیات فارسی) هدیه کرده باشد، «تشبیه عین به نرجس» است که تا قبل از او نمونه‌ای نداشته است؛ چراکه جستجوی نگارندگان در آثار پیشینان او چیزی دال بر وجود چنین تشبیهی به دست نداد، هرچه هست او می‌گوید:

يَكِي فَيُذِرِي السُّدْرَ مِنْ نَرْجَسٍ وَيَلْطَمُ السُّورَدَ بِعَنْبَابِ

لا زال موتاً دأبُ أحبَّبه حتَّى أراهُ أبداً دابی

(همان: ۲۵۰)

ترجمه: «او می‌گرید و مروارید از نرگس چشمش می‌بارد و با انگشتان عَنابی اش چهره چون گلش را ضربه می‌زند؛ دوستداران او عادت به مردن دارند و من نیز همیشه همین عادت را دارم!» همان‌گونه که می‌بینیم ابونواس در این بیت چندین استعاره را کنار هم گذاشته است، او «الدَّرَّ» را برای اشک، «نرجس» را برای چشم، «الورد» را برای «گونه» و «عَناب» را برای انگشتان، به استعاره گرفته است، این ابداع ابونواس خشتی گران بر بنای ادبیات و غزل عربی نهاد، به طوری که اگر بگوییم هیچ شاعر غزل‌سرایی بعد از او خود را بی‌نیاز از این تشبیه (استعاره) ندیده است، حرفی به گزاف نزده‌ایم! ابن الرومی می‌گوید:

وأحسُّ ما في الوجوه العيونُ وأشبهُ شيءٍ بها التَّرجسُ
يظللُ يُلاحِظُ وجهه التَّديبِ ثمَّ فرداً وحيداً فيستأنسُ

(ابن الرومی، ۲۰۰۳: ۱۲۳۴)

ترجمه: «برترین عضو صورت، چشم است و بیشترین شباهت را به نرگس دارد، نرگس همچنان به تنهایی، چهره ندیم را می‌نگرد تا آنجا که با او مونس و همدم می‌شود؛ البته در اینکه چه شباهتی بین «نرگس» و «چشم» وجود دارد باید گفت که وجه‌شبه مورد نظر شاعران «فتور و غنج و غمزی» است که این گل به هنگام پژمردن دارد، امری که ابن المعتر بدان اشاره می‌کند:

وَسَنانُ قَد خَدَعَ النُّعاسُ جُفونَهُ فحكي بِمُقالِبِهِ دُبُولَ التَّرجِسِ

(ابن المعتر، بی‌تا: ۱۴۵)

ترجمه: «خواب‌آلوده است و خواب پلکهایش را ربوده و چشمان نرگشیش پژمرده شدن را تداعی می‌کند» یکی دیگر از شاعرانی که در عصر عباسی به غزل‌سرایی شهره شد «عباس بن الاحنف» است (ضیف، ب، بی‌تا: ۳۷۵)، غزل او غزلی پاک و عقیف است که در این عصر، کمتر غزلی مانند آن می‌یابیم، در غزل او صفت «حوراء» و «فتور» همچنان برای چشم زیبا استفاده می‌شود، او می‌گوید:

يَزِيدُكَ وَجْهَهَا حُسْنًا إِذَا مَا زَدْتَهُ نَظْرًا
بِعَيْنٍ خَالِطٍ التَّفْتِي رُ فِي أَجْفَانِهَا الْحَوْرَا

(ابن الأحنف، ۱۹۵۴: ۱۲۹)

ترجمه: «چون بیشتر به او نگاه کنی، زیباتر می‌شود، [این زیبایی] به واسطه چشمی است که خماری و درشتی و سیاهی در آن جمع است» ابن‌احنف هم می‌گوید: «خالط التفتير في أجفانها الحورا» یعنی، در نظر او چشمی که خمارآلودی و سیاهی را با هم داشته باشد، زیباست.

سوّمین شاعر غزل‌پرداز عصر عبّاسی را باید «علی بن الجهم» (۱۸۸ یا ۱۹۰-۲۵۲ هـ ق) شاعر بزرگ عربی دانست، او اگر چه مدّاح متوکّل بود؛ ولی غزل‌های زیبایی سرود که نامش را جاودانه کرد (ضیف، ج، بی تا: ۲۵۶)، او نیز در غزل‌هایش از درشتی و سیاهی چشم یار می‌گفت و تعبیری که او برای وصف چشمان زیبا به کار برد تا مدت‌ها مورد استقبال شاعران پس از خود قرار گرفت، جهم قصیده «رصافیّه» خود را با عبارت «عیون المهی» (نورالدین، ۱۹۹۰: ۸۱) آغاز می‌کند:

عیونُ المَها بَینَ الرُصافَةِ والجَسرِ جَلَبْنَ الهوی مِن حیثِ أدری ولا أدری
أعدنُ لی الشوقَ القَديمَ ولم أکن سلوثُ ولكن زدنَ جمرأ علی جمرِ

(علی بن الجهم، بی تا: ۱۴۱-۱۴۳)

ترجمه: «چشمانِ گاوهای وحشی میان رُصافه و پل، چه بخواهم و چه نخواهیم عشق من را به خود می‌خوانند، آنها شوق قدیمی را به من بازمی‌گردانند و من نه تنها نمی‌توانم [عشق را] فراموش کنم که هر کدام از این چشم‌ها آتشی بر آتش درون من می‌افزایند.» جهم در این بیت با استعاره‌ای زیبا می‌گوید: «چشمانی (مثل چشم گاو وحشی) که بین رصافه و جسر در حال تردّدند، دل من را می‌برند.» وجه‌شبه در تشبیه «چشم» به «چشم گاو وحشی» به طور قطع ناظر بر هم «درشتی» و هم «سیاهی» است؛ لذا می‌بینیم که هنوز تغییری در زیبایی‌شناسی عربی حاصل نشده است؛ یکی از کسانی که بعد از جهم عیناً از تعبیر «عیون

المهی» استفاده کرده است، منتبّی است، هر چند منتبّی شاعر غزل نیست؛ ولی به حق، او سرآمد شاعران عربی است و استشهاد به شعرش خالی از لطف نیست:

وَعْيُونُ الْمَهَا وَلَا كَعْيُونٍ فَتَكْتُ بِالْمَتَيْمِ الْمَعْمُودِ

(المنتبّی، ۱۴۱۴: ۵۰)

ترجمه: «چشم‌های گاوهای وحشی که مانند چشم نیستند [مثل چشم معمولی نیستند]، عاشق محزون را تگه‌تگه می‌کنند.»

براساس آنچه رفت، می‌توان گفت در عصر عباسی، علی‌رغم آمیزش شدید فرهنگ‌های مختلف، زیبایی‌شناسی عربی دست نخورده باقی ماند و هرچند غزل‌سرایانی، چون ابونواس توانستند مقدمات تغزلی قصاید عربی را در هم بریزند و طرح نوی در آن در اندازند؛ اما این تغییر کلی به عرصه معانی جزئی نرسید و اوصاف تقلیدی و کلیشه‌ای غزل، همچنان به حیات خود ادامه داد و شاعران این دوره تنها در شاخ و برگ دادن به این اوصاف موفق عمل کردند و مجال تغییری بنیادین برای آنها فراهم نشد، لذا در این عصر ما همچنان با چشم درشت، سیاه، خمار و غماز روبرو هستیم البته با زبانی نرم‌تر و لطیف‌تر.

۲-۴. عصر مملوکی و عثمانی (عصر انحطاط) و تغییر زیبایی‌شناسی دیرپای عربی

قضیه تغییر در زیبایی‌شناسی عربی را باید یکی از مهم‌ترین پدیده‌های عصر مملوکی و عثمانی دانست، عصری که وصف چشمان تنگ را در کنار چشمان درشت، وارد غزل کرد و برخلاف عقیده بسیاری که این عصر را منحنی می‌دانند، جریان تازه‌ای در غزل‌سرایی عربی به وجود آورد و غزل را از معانی کلیشه‌ای تکراری به درآورد. وصف چشم تنگ در شعر عربی را باید موازی با سلطه ترکان بر امور اسلام و سرنوشت مسلمین دانست، سلطه‌ای که از زمان متوکل عباسی آغاز شد (ضیف، ج، بی تا: ۱۷)؛ اما نتوانست در ادب عربی رسوخ کند، رسوخ این مسأله را باید از زمان سقوط عباسیان دانست، سقوطی که آغاز تسلط مغولان و مملوکیان و ترکان عثمانی شد. در این دوره‌ها شاعران عرب تحت تأثیر فرهنگ ترکی قرار گرفتند و بسیار از چشم تنگ دخترکان ترک دم زدند.

در قسمت‌های قبل مشخص شد که از زمان جاهلی تا زمان سقوط بغداد و پایان عصر عباسی، چشم درشت و سیاه، مورد پسند شاعران عربی بوده است و آنان بسیار از آن دم زده‌اند؛ اما در ادامه خواهیم دید که این مسأله تغییر می‌کند. برای بیان این تغییر به شعر شاعران بزرگ این دوران، مثل «ابن نباته»، «صفی‌الدین حلّی» و «الشّاب الطّریف» و «التّلعفری» استشهد می‌کنیم:

بدون شک «ابن نباته» از سرآمدان عصر مملوکی و عثمانی است که در حدود نیم قرن محور حرکت‌های ادبی در مصر و شام بود (باشا، ۱۹۸۹: ۳۵۲) و شعر و شیوه او همواره مورد تقلید و پیروی هم‌عصرانش بود، با تورق دیوان این شاعر به نمونه‌های فراوانی از وصف چشم تنگ برمی‌خوریم که شاعر در نهایت زیبایی آنان را به وصف نشسته است:

قَامَ يِرْنُؤُ بِمُقْلَةٍ كَحَلَاءِ عَلَّمْتَنِي الْجَنُونََ بِالسُّودَاءِ
ضَيْقُ الْعَيْنِ إِنْ رَنَا وَاشْتَمَحْنَا وَعَنَاءُ تَسْوِخِ الْبِخَالَاءِ

(ابن نباته، ۱۳۰۴: ۱۲)

ترجمه: «به پا خاست و با چشمانی سرمه کشیده [به من] خیره شد و دیوانگی را با چشمان سیاه به من آموخت؛ او چشمان تنگی دارد و چون خیره شود ما را بخشنده می‌کند، مانند بخیلی که به تکلف، بخشنده‌گی پیشه می‌کند!» این غزل را باید یکی از زیباترین غزل‌های ابن نباته دانست که در آن به وصف معشوقه «تنگ چشم» می‌پردازد او در این غزل، عاشق معشوقه ترکی شده است که چشمان سیاهش آدمی را مست می‌کند. در عصور گذشته ادبیات عرب، هیچ شاعری را نمی‌توان یافت که این چنین توصیفی برای یک معشوقه ترک آورده باشد؛ لذا به خوبی می‌توان دریافت که در این زمان، تنگ‌چشمان ترک، کم‌کم عرصه را برای جولان دادن درشت‌چشمان عرب، تنگ کردند و خود را به عنوان معشوقه‌های شاعران مطرح کردند.

صحبت از تنگ چشمان ترک به همین جا ختم نمی‌شود و ابن نباته در جای جای دیوانش بدان‌ها اشاره می‌کند و اوصاف شایعی را که شاعران گذشته برای چشم درشت ذکر می‌کردند، برای چشم تنگ می‌آورد:

بي من بني التُّركِ ساجي الطَّرْفِ وِسنانُ
ما الصَّبُّ مِنْهُ مَعَاذٌ وَهُوَ فُتَّانُ
بي ضَيِّقُ العَيْنِ صَانُوهُ فُفُلْتُ لَهُمْ
سَمُّ الخِيَاطِ مَعَ المَحْبُوبِ مَيِّدَانُ

(همان: ۲۳)

ترجمه: «در نزد من از ترک زادگان، خمار چشمی هست که از عاشق او شدن نمی‌توان حذر کرد چراکه او بسیار دلفریب است؛ در نزد من تنگ چشمی هست که [عده‌ای] او را محافظت می‌کنند؛ لذا به آنان گفتم حتی سوراخ سوزن با وجود محبوب میدان وسیعی است؛ در دو بیت بالا ابن نباته اوصافی، مثل «ساجی الطرف» و «وسنان» را برای چشم تنگ یارش آورده است و یا در جای دیگر که می‌گوید:

أفدي غَزالاً مِنَ الأتراكِ مُقَلَّتُهُ
في صَنعَةِ السَّحَرِ أُعَيَّتْ كُلَّ أستاذِ
نَبَّأَ عَهْدٍ بِذاكِ اللَّحْظِ يُسَجِّرُنِي
يا حَسْرَتِي بَيْنَ سَحَّارٍ وَنَبَّأ!

(همان: ۴۹)

ترجمه: «جانم فدای آهویی که از ترکان است و چشمش در صنعت جادو، بر هر استادی چیره می‌شود؛ او بسیار عهدشکن است و با آن نگاه من را جادو می‌کند، ای وای من که در میان کشش جادو و عهدشکنی گرفتار شدم» در اینجا هم ابن نباته، ساحری و زیبایی را به «چشمان تنگ» ترکان نسبت می‌دهد. از این مثال‌ها به خوبی می‌توان دریافت که زیبایی‌شناسی عربی به چه میزان دچار تغییر شده است، تغییری که در نزد تمامی شاعران بزرگ این عصر مشهود است و در ادامه توضیح داده می‌شود.

صفی‌الدین حلّی یکی دیگر از شاعران بنام عصر مملوکی است که در حوزه ادبی بغداد رشد و نمو کرد (باشا، ۱۹۸۹: ۳۴۰). او از جمله شاعرانی است که شدیداً به راه و روش شعر گذشتگان خود پایبند بود (همان: ۳۴۱)؛ اما در زیبایی‌شناسی چشم، راهی غیر از راه آنان را پیمود و زیبایی‌شناسی عصر خود را ترجیح داد؛ برای مشخص شدن این موضوع به نمونه‌ای از اشعار او اشاره می‌کنیم:

يا عاذِلِي إن كُنْتَ تَجْهَلُ ما الهوى
فَانظُرْ ظِباءَ التُّركِ كَيْفَ تَرَكَني
وأعجب لِأَعْيُنِهِنَّ كَيْفَ أَسْرَنَني
مِن مَعْشَرِي وَأَخَذَنِي مِنَ مَأْمَنِي

بِيضُ الطَّلِيِّ سُمْرُ القُدُودِ نَوَاصِغُ الـ
مَوْجِنَاتِ حُمْرِ الحَلِيِّ سَوْدُ الأَعْيُنِ
(حلی، ۱۲۹۷: ۱۱۴)

ترجمه: «ای ملامتگر من، اگر نمی‌دانی که عشق چیست، به آهوان ترک نگاه کن که چه بلایی به سر من آورده‌اند؛ و تعجب کن از چشمان آنها که چگونه من را اسیر کرده‌اند و از خانواده و مأموم بریده‌اند؛ آنها سفید گردند و سبزه رنگ و صاف صورت و سرخ زینت و سیاه چشم؛» بنابر آنچه که در این ابیات مشهود است، صفی‌الدین حلی به ملامتگر خود می‌گوید راه فراری از دامی که چشمان سیاه معشوقه‌های ترک برای او پهن کردند، وجود ندارد! در جای دیگر همو از تیرهایی که از طرف چشمان آهوان ترک، به سوی او نشانه می‌رود، سخن می‌راند و بیان می‌دارد که چشم‌های مریض آنان آدمی را در تنگنایی غریب می‌افکند، به شکلی که طاقت و تحمل از او سلب می‌شود:

هَلْ يَدْرِي الَّذِي بَاتَ عَنَّا الحُبُّ فِي شَكِّ
مَاذَا لَاقَتِ العُرْبُ مِن ظُبِي أَعْيُنِ الشَّرِكِ
قَدْ قَلَّ إِحْتِمَالِي وَليْسَ لِي طَاقَةُ التَّرِكِ
أَلْقَنِي العَيُونَ المِرَاضُ فِي مَعْرِكِ صَنَكِ

(همان: ۲۴۵)

ترجمه: «آیا کسی که از رنج عشق در شک است، می‌داند که عرب‌ها چه از چشمان آهوان ترک می‌کشند؟! قدرت تحمل کاسته شده است و دیگر طاقت ترک [عشق] ندارم و چشمان مریض و خمار، من را در تنگنایی شگرف قرار داده است.»

از شاعران بنام دیگر این عصر می‌توان به «الشَّابُّ الطَّرِيفُ» اشاره کرد که فرزند شاعر بزرگ عقیف‌الدین التلمسانی بود (باشا، ۱۹۸۹: ۲۴۲) در دیوان او هم ذکر ترکان تنگ چشم فراوان است، او مدتی در دربار «ملک المنصور دوم» امیر مملوکی «حماء» می‌زیست (همان: ۴۳) و در آنجا از ساقیان و ندیمه‌های ترک فراوان دید، او می‌گوید:

تَأْسِيرُ الحَاظِ بِحَدِّ أَسِيلِ
كَلِيمِ أَحْشَاءِ بِطَرْفِ كَلِيلِ
ظُبِّي مِنَ الشَّرِكِ هَضِيمِ الحَشَا
يُهُزُّ عَطْفَيْهِ دَلَالاً جَمِيلِ

دُو وَحَنَّةٍ تَوْرِيْدُهَا شَاهِدٌ إِنَّ أَنْكَرَتْ قَتْلِي بِطَرْفِ كَحِيلٍ

(الشَّابُّ الظَّرِيفُ، ۱۹۹۵: ۲۸۲)

ترجمه: «نگاه‌ها را با گونه صافش به اسارت می‌گیرد و درون را با چشمان بیمارش زخمی می‌کند، او آهوئی از تُرک و کمر باریک است و بالرزش پهلوهایش، ناز عجیبی به همراه دارد، او گونه‌ای دارد که سرخیش، شاهدِ قتل من است، هر چند خود او با چشمی سرمه کشیده انکار کند؛ همان‌گونه که پیداست شاعر ظریف‌الطبع ما از زیبایی آهوئی ترک به وجد آمده است و داد سخن سر داده است که: معشوقه من با نگاه، دل آدمی را می‌رباید و با چشم خمارش آتش به جان می‌اندازد.

«التلعفري» چهارمین شاعری است که ذکر چشم ترکان در دیوان او بسیار است. عمر باشا هم در کتابش به این مسأله اشاره کرده است (باشا، ۱۹۸۹: ۱۵۴)، یکی از غزل‌هایی که در آن شاعر به چشمان تنگ ترک اشاره کرده است، شعر زیر است:

يا جاعلاً عينيه من أشراكِ تركي هَواك نهايهُ الإشراكِ
أين المنفرُ لعاشقٍ مُتهتِّكٍ صرَعَتْهُ أَسُهُمُ أَعْيُنِ الأتراكِ

(التلعفري، ۲۰۰۴: ۲۲۲)

ترجمه: «ای کسی که چشمانش را به چون دام‌هایی قرار داده است، ترک عشق تو کردن، نهایت شکر است!، عاشق پاکبازی که با نيزه‌های چشمان ترکان از پا در آمده است، به کجا می‌تواند فرار کند؟! «تلعفري» هم زمین خورده عشق تنگ‌چشمان است، هر چند در اینجا به تنگی چشم اشاره‌ای نشده است؛ اما به هر روی معشوقه ترک، حتماً چشمان تنگی دارد!!، شاعر هیچ راهی برای مقابله با تیرهای متعددی که گلرخان ترک به سوی او روانه می‌دارند، نمی‌بیند؛ لذا بر زمین می‌افتد و تسلیم آنان می‌شود. او معتقد است چشمان معشوق بلند بالا و زیباییش، دام‌هایی است که عاشق را به بند می‌کشد.

شاید تشبیه ترکان به آهو در نظر اول زیبا به نظر نیاید؛ چرا که آهو را به چشم درشت می‌شناسند و ترکان را به چشم تنگ؛ اما از آنجا که شاعر خود به نوعی وجه‌شبه را ذکر

کرده است، می‌توان در این امر با او همراهی کرد که معشوقه او باریک‌اندام و با عشوه و ناز است درست مانند آهوان.

آنچه که در اینجا قابل ذکر است آن است که چگونه می‌توان دو نوع متفاوت از چشم را با اوصافی یکسان، تصویر کرد. در قسمت‌های گذشته مشخص شد که شاعران عرب از قبل از اسلام تا پایان عصر عباسی، صفاتی مثل «سیاهی، غمّازی، سرمه‌دار بودن و فتانگی» را به چشمان درشت منتسب می‌کردند؛ اما به یک‌باره در عصر موسوم به انحطاط، همین اوصاف توسط شاعران این عصر به چشمان تنگ ترکان نسبت داده شد.

۶. نتیجه

۱- در زمان قبل از اسلام، زیبایی‌شناسی عربی، چشمی را زیبا می‌دانست که درشت، سیاه، خمار و غمّاز باشد. این چشم را شاعران عربی به چشمان آهو و گاو وحشی تشبیه می‌کردند؛ قرآن کریم هم به خاطر اصل رعایت مقتضای حال، همین مؤلفه‌های زیبایی‌شناختی را برای توصیف حوریان بهشتی انتخاب کرده است؛ طبیعی است که شاعران عصر اسلامی هم پای در جای پای شاعران جاهلی نهادند و همین اوصاف ذکر شده را برای چشم زیبا ذکر کردند، البته شاعری مثل عمر بن ابی ربیعۀ وصفی هم از چشمان آبی کرد که مورد پسند واقع نشد.

۲- وصف چشم در عصر عباسی دچار تغییر زیادی نشد و شاعرانی، چون ابونواس و علی بن جهم تنها به تجدید در تشبیهات بسنده کردند و سعی نکردند از زیبایی چشمان دیگری غیر از چشمان درشت و سیاه حرفی بزنند (مثلاً از زیبایی چشمان تنگ یا آبی یا سبز) و مثلاً ابونواس چشم درشت و خمار را به نرگس تشبیه کرد که پیش از این سابقه نداشت.

۴- بدون شک با سقوط خلافت بغداد و خارج شدن حکومت از دست عرب‌ها و تسلط چندین سده‌ای ترکان بر قسمت اعظمی از بلاد مسلمین از یک سو و ساکن شدن تعداد بی‌شماری از لعبتکان ترک در بلاد اسلامی از سوی دیگر، ذوق زیبایی‌شناسی عربی شاعران هم دچار تغییرات جدی شد و وصف چشمان تنگ ترکان توانست جایی در شعر و غزل عربی برای خود پیدا کند.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. ابن الأحنف، العباس (۱۹۵۴)؛ دیوان العباس بن الأحنف، بشرح و تحقیق الدكتورة عائكة الخزرجی، القاهرة، دار الکتب المصریة.

٢. ابن الرّومي، ابوالحسن على بن العباس بن الجريح (٢٠٠٣)؛ **ديوان ابن الرّومي**، بتحقيق الدكتور حسين نصار، ط ٣، القاهرة، دارالكتب والوثائق العلمية.
٣. ابن المعتز، ابو العباس عبدالله (بني تا)؛ **ديوان عبدالله بن المعتز**، شرح ألفاظه و وقف على طبعه محي الدين الحياض، بيروت، دار الإقبال.
٤. ابن منظور، الإمام أبي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم (بني تا)؛ **لسان العرب**، ج ١ و ٤ و ١١، بيروت، دار صادر.
٥. ابن نباتة، الشيخ جمال الدين ابو بكر (١٣٠٤ ه.ق)؛ **ديوان ابن نباتة**، بيروت، المكتبة الحميدية.
٦. ابو رحاب، حسان (١٩٤٧)؛ **الغزل عند العرب**، القاهرة، مطبعة مصر.
٧. أبونواس (١٨٩٨)؛ **ديوان أبي نواس**، مشروحا غريبه موضحا غامضه بقلم محمود أفندي واصف، القاهرة، المكتبة العمومية.
٨. امرؤ القيس (٢٠٠٤)؛ **ديوان امرؤ القيس**، ضبطه وصححه مصطفى عبدالشافى، بتحقيق حسن السندوبى، بيروت، دار الكتب العلمية.
٩. باشا، عمر موسى (١٩٨٩)؛ **تاريخ الأدب العربي (العصر المملوكي)**، دمشق، دار الفكر المعاصر.
١٠. بشار بن برد (٢٠٠٧)؛ **ديوان بشار بن برد**، جمعه وشرحه وكمّله الشيخ محمد الطاهر ابن عاشور، الجزائر، وزارة الثقافة.
١١. التلعفري الشيباني، شهاب الدين محمد بن يوسف بن مسعود (٢٠٠٤)؛ **ديوان التلعفري**، حقّقه و قدّم له د. رضا رجب، دمشق، دار الينابيع.
١٢. جرير (٢٠٠٩)؛ **ديوان جرير**، بشرح محمد بن حبيب و بتصحيح الدكتور نعمان محمد أمين طه، الطبعة الثالثة، القاهرة، دارالمعارف.
١٣. جميل بن معمر (١٩٨٢)؛ **ديوان جميل**، بيروت، دار بيروت.
١٤. الحلبي، الشيخ صفى الدين ابوالحسن عبدالعزيز بن سرايا ابن أبى القاسم (١٢٩٧)؛ **ديوان صفى الدين الحلبي**، دمشق، دون مطبع.
١٥. ذو الرمة، غيلان بن عقبة (٢٠٠٦)؛ **ديوان ذي الرمة**، اعتنى به وشرح غريبه عبدالرحمن المصطاوي، بيروت: دار المعرفة.
١٦. الزوزنى، أحمد بن الحسين (١٩٦٣)؛ **شرح المعلقات السبع**، بيروت، دار صادر و دار بيروت.
١٧. سامي الدهان، محمد (بني تا)؛ **فنون الأدب العربي (الغزل)**، منذ نشأته حتى صدر الدولة العبّاسية)؛ القاهرة، دارالمعارف.
١٨. الشاب الظريف، شمس الدين، محمد بن عفيف الدين التلمساني (١٩٩٥)؛ **ديوان الشاب الظريف**، قدم له و شرحه و وضع له الفهارس د. صلاح الدين الهوارى، بيروت، دارالكتاب العربى.

١٩. ضيف. شوقى (الف) (بى تا)؛ تاريخ الأدب العربى، العصر الإسلامى، القاهرة، دارالمعارف.
٢٠. ----- (ب) (بى تا)؛ تاريخ الأدب العربى، العصر العباسى الاول، القاهرة، دارالمعارف.
٢١. ----- (ج) (بى تا)؛ تاريخ الأدب العربى، العصر العباسى الثانى، القاهرة، دارالمعارف.
٢٢. ----- (١٩٩٩)؛ الغزل العذري عند العرب، القاهرة، الدار المصرية اللبنانية.
٢٣. علي بن الجهم (بى تا)؛ ديوان على بن الجهم، رياض، المكتبة العربية السعودية، (وزارة المعارف).
٢٤. عمر بن ابي ربيعة، (بى تا)؛ ديوان عمر بن ابي ربيعه، بيروت، دار القلم.
٢٥. عنتر بن شداد (بى تا)؛ ديوان عنتر بن شداد، بشرح محمد سعيد مولوى، دراسة علمية محققة على ست نسخ مخطوطة، القاهرة، منشورات المكتب الإسلامى.
٢٦. المتنبى، ابو الطيب (١٤١٤)؛ ديوان المتنبى، صححها و قارن نسخها و جمع تعليقاتها، عبد الوهاب عزام، الطبعة الأولى، قم، منشورات الشريف الرضى.
٢٧. محمد، سراج الدين (بى تا)؛ الغزل في الشعر العربى، بيروت، دار الراتب الجامعية.
٢٨. نورالدين، حسن محمد (١٩٩٠)؛ علي بن الجهم، حياته و أغراضه الشعرية، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية.

ب. مجله ها

- مُشَلح، عادل (٢٠٠٤)؛ «العين من النظرة إلى الدمعة»، مجلة الموقف الأدبي، الرقم ٣٩٤، دمشق، صص ١٤٥-١٥٧.

التحليل التاريخي لـ «جمالية العين» عند الشعراء العرب الغزاليين (منذ العصر الجاهلي حتى القرن الثامن الهجري)*

الدكتور عبدالغنى ايروانى زاده

استاذ مشارك فى قسم اللغة العربية وآدابها

محمّد رحيمى خويگانى

طالب الدكتوراه فى قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة اصفهان

الملخص

لا شكّ في أنّ وصف العين من أهمّ موضوعات الغزل في الشعر العربي، فكيفية تطوير هذا الوصف على مدى الزمنّ مما يتدرّج في دائرة النقد الأدبي، إعتماً على هذه الفكرة فيسعى هذا البحث أن يبين مسار تطوير وصف الغزل وما طرأ عليه من التغييرات من العصر الجاهلي حتى آخر العصر العثماني (المملوكي). من أهمّ ما حصل عليه هذا البحث الذي إنتهج المنهج التحليلي - الوصفي، هو أن الدّوق الجمالي للعرب قد تغيّر تغيّراً أساسياً بعد أن خرجت بغداد من أيدي قدرة الخلافة العبّاسيّة وصار إلى أيدي العنصر التركي، فالشاعر العربي الذي طالما وصف العيون التّجلاء الواسعة للمرأة العربيّة فمال إلى أن يصف العيون الضيّقة للمرأة التركيّة! فهذا يبيّن مدى تأثير الحكومة والتّظام السياسي والاجتماعي على الأدب في كلّ عصر.

الكلمات الدلّيلية: الجماليّة، الشعر العربي، وصف العين.

پژوهش های زبان و ادبیات تطبیقی
پرتال جامع علوم انسانی